

توسعه

و

فرهنگ

دکتر احمد بخشایش اردستانی

در روند تاریخ، انسان همواره با بهره‌گیری از هوش خود، ابداع و اختراع، فرهنگ را غنا بخشیده و تمدن‌های گوناگونی را خلق کرده است. رابطه تمدن و فرهنگ چنین است که تمدن وجه مادی فرهنگ محسوب می‌شود. یعنی علوم، معارف و هنرهای انسانی، در واقع همان فرهنگ هستند که می‌توان آن‌ها را به فرهنگ مادی (تمدن) و فرهنگ معنوی (علم، فلسفه و هنر) تقسیم کرد (همان، ۴۷).

علم، بخشی از فرهنگ یا یکی از جلوه‌های معنوی آن است. معمولاً هر فرهنگی، به سبب ویژگی‌هایش از دیگر فرهنگ‌ها متمایز می‌شود. یکی از وجوه این تمایزات را تمایزات علمی تشکیل می‌دهد. گرچه علم به مفهوم صرف آن، متعلق به محدوده کشوری خاص نیست، اما خاستگاه فرهنگی آن، زمینه مساعد رشد آن را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، نفوذ اندیشه‌های علمی، از یک سو بر پایه تلاش‌های گذشتگان (تاریخ علم) قرار دارد و از سوی دیگر، به زمینه مستعد فرهنگی هر

۱. بررسی مفهومی فرهنگ، علم و فناوری
اشپنگلر در کتاب «انحطاط غرب» فرهنگ را سازواری انسان با محیط خود و منبعث از نوع زندگی وی می‌داند. وی فرهنگی را موفق و پویا می‌داند که محیطی «آپولونی» به معنای هندسه ابزار تناسبی و تقارنی بسازد. همچنین، تایلر فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای شامل معارف، باورها، هنرها، صنایع، تکنیک‌ها، اخلاق، قوانین، سنت‌ها و بالاخره تمام عادت‌ها، رفتارها و ضوابطی که انسان در مقام عضوی از جامعه آن را از جامعه خود فرامی‌گیرد، تعریف می‌کند (کاردان، ۴۶).

براساس این تعریف، فرهنگ در کلیه شئون فرد و در کل ساخت جامعه تأثیرگذار است. از این رو، فرهنگ به شکل عملی چنین تعریف می‌شود: «مجموعه‌ای از خصوصیات اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی که از هنگام تولد و به صورت رابطه‌ای ناخودآگاه ظهور می‌کند که رفتار شخص را با شیوه زادبومش، پیوند می‌دهد.»

چکیده

فرهنگ، علم و فلسفه، عواملی به هم پیوسته و جدایی‌ناپذیرند. بر اساس روش‌ها و معیارهای تاریخی، تغییر هر کدام از این عوامل بر دیگری تأثیرات عمده‌ای دارد. یک نظام به هم تأثیر می‌گذارد و مستقیماً تأثیر می‌پذیرد. این از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های علم فرهنگی معاصر، به ویژه در عصر جدید علم و فناوری است. بنابراین چگونگی ارتباط بین این عوامل یعنی علم، فناوری و نظام فرهنگی تعیین‌کننده سیاست‌های توسعه‌ای است.

این مقاله به چگونگی ارتباط بین فرهنگ، علم و فناوری در حوزه‌های گوناگون می‌پردازد و روش‌ها، ابزارها، تکنیک‌ها و معیارهای علمی در این زمینه را بررسی می‌کند. همچنین، تأثیرات فرهنگی بر علم و فناوری را بررسی می‌کند و به منظور شناختن علم و فلسفه به فلسفه در قالب سیاست‌های توسعه‌ای بحث و بررسی می‌کند.

جامعه و خلاقیت‌ها و ابتکارات ویژه نوابغ آن وابسته است. فناوری، به‌کارگیری دانش برای حل مشکلات علمی و تسلط انسان بر محیط و طبیعت است که امکان دارد، از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای دیگر به علت گوناگونی‌های اقلیمی، جغرافیایی، فرهنگی و دیگر عوامل مؤثر بر محیط زندگی، متفاوت باشند. می‌توان گفت که فرهنگ یک قوم، گویاترین جلوه از نحوه نگاه آن قوم به محیط اطراف خود، شیوه سازگاری و چند و چون حفظ پیوندشان با آن محیط است. درحالی‌که فناوری، اولاً ابزار عملیاتی کردن فرهنگ و علم است، ثانیاً ترجمان انباشته فنون، تجارب و علوم کاربردی است که به انسان‌ها کمک می‌کند تا بر محیطشان تسلط یابند و مسائلی را که در نتیجه این ارتباط با محیط، با آن‌ها مواجه می‌شوند، حل کنند (یونسکو، ۴۱ و ۳۵).

امروزه تکوین فناوری جدید با نیازهای جامعه ارتباط متقابلی دارد؛ برآورد نیازها و به‌کارگیری راه‌حل‌های نوین گوناگون توسط انسان برای مشکلات علمی خود با تکیه بر ظرفیت خلاق جامعه و دانش، تجربیات ویژه آن فناوری را رشد می‌دهد. به عبارت ساده‌تر، دلیل حضور فناوری، برآوردن

نیازهای مادی است تا انسان را با محیطش سازوار سازد. بر همین اساس است که گفته می‌شود، رابطه متقابلی میان علم، فناوری، فرهنگ و جامعه وجود دارد. فرهنگ در هر جامعه‌ای همراه با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، اساس و بنیان توسعه علم و فناوری را تشکیل می‌دهد. تا زمانی که فرهنگ متناسب و مساعد با توسعه علم و دانش در جامعه ایجاد نشود، علم و دانش، بازار درخوری نخواهند یافت و هیچ‌گاه راه‌گشای مشکلات بنیادی و اساسی جامعه نخواهند بود. در واقع ساخت علمی، زیرمجموعه نظام فرهنگی و از آن تفکیک‌ناپذیر است و تأثیر متقابل این دو در همدیگر انکارشدنی نیست.

۲. معیارهای تمایز کشورهای توسعه‌یافته از کشورهای در حال توسعه
فرهنگ و توسعه علم و فناوری و روابط بین علم، فناوری و فرهنگ را در جوامع کنونی می‌توان در مقولات گوناگون جست‌وجو کرد. اگر این ارتباط را به عنوان معیار تقسیم‌بندی جهان در نظر بگیریم، می‌توانیم سه گروه از کشورها را از هم متمایز کنیم؛ هر یک از این گروه‌ها مسیر خاص



خود را پیموده‌اند و نتایج متفاوتی را هم به دست آورده‌اند. گروه اول شامل کشورهای پیشرفته غربی است که به عنوان جهان موج سوم می‌شناسیم. توسعه این دسته از کشورها درون‌زاست. در این کشورها نظام‌های ارزشی-اجتماعی-فرهنگی با نیروهای فناورانه ملهم از این نظام‌ها در هماهنگی به سر می‌برزند. این همگامی و هماهنگی راه را برای توسعه علمی-فناورانه هموار می‌سازد. از این رو، جامعه علمی-فناورانه و حامیان و اصحاب آن، شامل دانشمندان، پژوهشگران و مهندسان، به پایگاهی اجتماعی دست یافته‌اند که این پایگاه حاصل قرن‌ها تلاش و کوشش خودشان بوده است. آن‌ها در محیطی فرهنگی می‌زیستند که مشوق نوآوری و رساندن آن، به مرحله ظهور و بروز بود. این دسته از اندیشمندان باعث تمایز کشورهای خود، یعنی جهان موج سوم، از کشورهای جهان موج دوم و اول شدند؛ بدین نحو که ارتباط بین فرهنگ، فناوری و علم باعث شد تا این سه گروه از کشورها در سه محور، از هم جدا گردند. این سه محور عبارتند از:

الف) فرایند تصمیم‌سازی

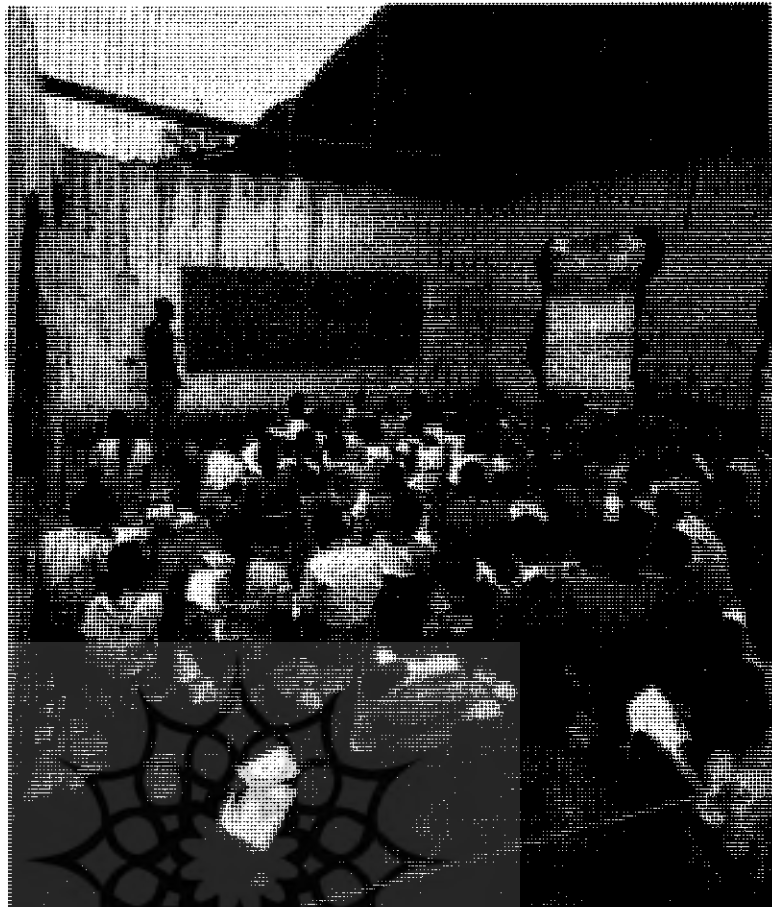
ب) اجرای تصمیم

ج) مدیریت و کنترل.

جهان موج سوم در فرایند تصمیم، خیلی کند، بطئی و آرام تصمیم می‌گیرد. به عبارت بهتر، روند و پروسه تصمیم‌سازی تابعی از بستر دمکراسی را نشان می‌دهد. وقتی تصمیم، کند و بطئی ساخته شود، نتایج آن از ضریب اطمینان و امنیت بالاتری برخوردار خواهند بود. در مقابل، جهان دو گروه دیگر در تصمیم‌سازی خیلی شتابان عمل می‌کنند. بنابراین، ضریب اطمینان و امنیت تصمیمات آن‌ها پایین خواهد بود. مثال حملات و هجوم ایالات متحده

شامل کشورهای هستند که انقلاب صنعتی در آن‌ها شکل نگرفت و در سه محور فرایند تصمیم، اجرای تصمیم و مدیریت و کنترل‌ها با کشورهای دسته اول متفاوت هستند. کشورهای گروه دوم و سوم در برخورد با الگوی توسعه علم و فناوری مدرن که اساساً الهام گرفته از غرب است، به دو صورت عمل کرده‌اند. یک گروه کشورهای مانند ژاپن که راه توسعه را در پیش گرفتند و همپای نساد کشورهای گروه اول، یعنی آمریکا به پیش می‌تازند. اگرچه دمکراسی، پس از جنگ جهانی دوم و توسط مک آرتور آمریکایی به ژاپن وارد شد، اما این کشور توانسته است با برخوردی خردمندانه و درونگر، بستر را برای تحقق خوداتکایی علمی و فناوریانه آماده سازد. بدیهی است که این کشور و سایر کشورهای این چنینی، براساس شناخت فرهنگ تحول‌پذیر خود و به منظور گذر تاریخی از مرحله‌ای به مرحله دیگر، به برنامه‌ریزی فرهنگی و مهم‌تر از آن سیاست‌گذاری در چارچوب سیاست‌های توسعه‌ای دست زده‌اند؛ به طوری که به تدریج با غربال کردن فرهنگ سنتی خود و گزینشی عمل نمودن توانستند، عناصر سدره توسعه را حذف یا تضعیف کنند و در راه کسب فرهنگی نو و پویا، الزاماً سایر عناصر مساعد را تقویت و حتی جایگزین کنند.

همان‌طور که ذکر شد، ژاپن نمونه بارز کشورهای گروه دوم بوده که در حال حاضر خود را به کشورهای جهان موج سوم ملحق نموده است. در آغاز سده بیستم در مواجهه با فرهنگ علم و فناوری غربی، تصمیمی تاریخی را برای گزینشی عمل کردن اتخاذ نمود. ژاپن کوشید تا ضمن حفظ فرهنگ خود به صورت برون‌زایی، عوامل توسعه را جذب کند و با این تصمیم، به گزینشی



تصمیمی سریع و تند، دست به هجوم زد و ۹ سال در باتلاق جنگ با افغانستان دست و پا زد. چون پروسه تصمیم سریع بود، اولاً ضریب امنیتش پائین بود و ثانیاً اجرای تصمیم با کندی پیشرفت کرد و به سرانجام نرسید.

بالاخره تمایز سوم کشورهای جهان موج سوم، در مدیریت و کنترل است. کشورهای پیشرفته چون الگوی توسعه درون‌زا را دنبال می‌کنند، در کشور، مدیریت می‌کنند و نه کنترل؛ درحالی‌که جهان سوم بیش‌تر کنترل‌کننده است تا مدیر. مدیر کسی است که اموراتش را با نظارت خود و توسط دیگران انجام دهد. این مدیریت می‌تواند انبساطی، انقباضی و یا تلفیقی باشد. اما کنترل‌کننده همواره به دنبال دایره‌ای در دوران است و به سرانجام موفقیت آمیز نیز نمی‌رسد.

به‌هرحال، کشورهای گروه دوم و سوم

به‌عنوان نمادی از جهان موج سوم به عراق طی مدت ۲۸ روز و یا هجوم آمریکا به صربستان طی یک الی دو ماه و بالاخره حمله آمریکا به افغانستان به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، طی سه ماه انجام شد. چون تصمیم‌سازی در پروسه کند و بطئی انجام گرفت، آن تصمیمات مهم بسیار سریع به اجرا درآمدند.

پس از آن که چند هوایمای غیرنظامی به مقر برج‌های دوقلو و نماد تجارت جهانی برخورد کردند و هیبت آمریکا را از بدو تولد تاکنون فروریختند، جرح بوش دوم انگشت اتهام را به سمت «طالبان» و «القاعده» در افغانستان نشانه گرفت و با تشکیل ائتلاف ضد تروریسم از کشورهای گوناگون، پس از یک دوره قابل اعتماد از لحاظ زمانی، حمله خود را با موفقیت به پایان رساند. اما شوروی سابق، در دهه ۸۰ میلادی با

پرتأمل دست زد. از فرهنگ خود عناصری را حفظ کرد که راه را برای رشد علم و فناوری هموار می ساخت. رهیافت اولیه ژاپن به صنعتی شدن ظاهراً عجیب به نظر می رسد؛ زیرا خاندان شوگن ها در ژاپن دست به تجارت ابریشم زده بودند و چند خانواده به نام های میتسوئی، میتسویی رشد کردند. در سال ۱۸۶۸ تحولاتی رخ داد که باعث بسته شدن درهای ژاپن به روی کشورهای دیگر شد. این خانواده ها، یعنی بورژواها ناراحت شدند و با زمینداران بزرگ و ساموایی ها که در جنگ انفرادی متخصص بودند، متحد شدند و شوگن ها را سرنگون ساختند و انقلاب میجی که انقلاب از بالا بود، رخ داد.

انقلاب میجی به اصلاحاتی دست زد و برنامه هایی مانند انقلاب ارضی، همگانی

در سال ۱۹۳۰ انجامید. افسران جوان تعداد بسیار زیادی از رهبران صنایع را کشتند و وزرا و نخست وزیر را هم به قتل رساندند. آن ها شروع به صحبت از دوران پرشکوه شوگن ها کردند.

به دنبال جنگ دوم جهانی، ژاپن که وارد جرگه کشورهای متفق شده بود، شکست خورد و مک آتور مسئول اداره حکومت ژاپن شد. وی اصلاحات ارضی به راه انداخت و ارتش را تصفیه کرد. از این به بعد، اگرچه ژاپن دمکراسی را پذیرفت، اما چون این دموکراسی از روح ژاپنی سرچشمه نمی گیرد، همواره ناکارآمدی خود را نشان داده است. با این حال، ژاپن در عرصه های دیگر بسیار موفق عمل کرده است؛ به طوری که امروزه در صحنه های اقتصادی و اجتماعی تمام کشورها را به حیرت واداشته است. این

(اصل ناپایداری اشیا) و «موشوتوکو» (اصل بی پاداشی). مو-جو تعلیم می دهد که عمل حاضر دیگر قابلیت تکرار را نخواهد داشت. به علاوه، اشیا هرگز دقیقاً شبیه هم نیستند. پس ترس از تغییر براساس این اصل طرد و نهایتاً ابداع و نوآوری تشویق می شود. موشوتوکو شخص را به تلاش بدون انتظار تشویق می کند. یعنی فردی که کاری را انجام می دهد، نباید انتظار پاداش فوری داشته باشد. در واقع مشوق فرد در زندگی به دست آوردن پاداش فوری نیست. بر این اساس است که استخدام در ژاپن توسط کارخانه ها، «نیرو محور» است، اما حرکت شرکت های ژاپنی «بازار محور» است. یعنی سهام بازار کشورهای هدف را نشانه می روند و نه سود کوتاه مدت را؛ اگرچه سود هم برای آن ها حاصل می شود. این ویژگی باعث می شود تا نسبت به رفتار غربی دارای مزیت باشند. در واقع، موفقیت ژاپن در بهره گیری از فرهنگ خودی و ویژگی های خاص آن به منزله الگویی برای حل مشکلات، یقیناً پاسخی به همه کسانی است که سنن فرهنگی موجود در کشور را مانعی در برابر توسعه می پندارند (همان، ۹۲).

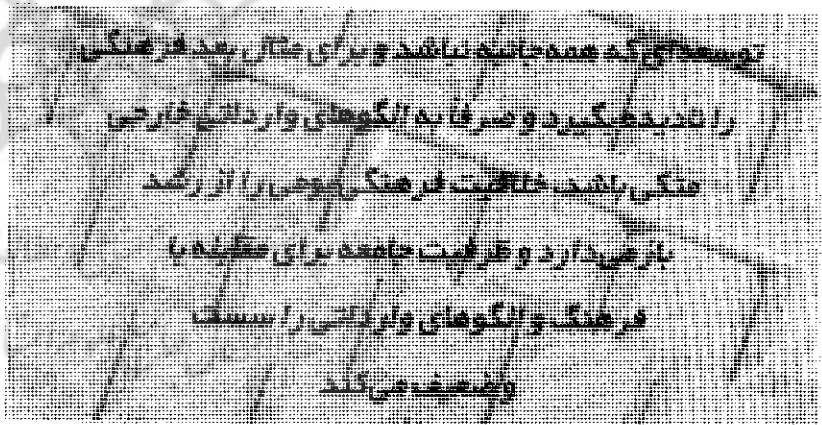
یکی از این افراد رضا پهلوی بود که می گوئید، با الگو برداری از ترکیه با هدف امحای فرهنگ ملی و بومی و اسلامی ایران، مانند کشف حجاب، حرکت بر محوریت ناسیونالیسم سنتی در ایران، دیکتاتوری و اراده علی الاطلاق بودن و بالاخره اسلام زدایی کشور، در راه توسعه قدم بردارد. چون فکر می کرد، سنن گذشته ایران نه تنها نمی توانند چارچوب رشد و توسعه کشور را فراهم آورند، بلکه به عنوان مانع عمل می کنند.

گروه سوم که تحت عنوان جوامع موج اول مشهورند، همان کشورهای در حال توسعه هستند که متأسفانه اغلب کشورهای

کشور رهیافت صنعتی شدن را به پیش می راند، اما ارزش های کنفوسیوسی خود را هم حفظ کرده است. ارزش های کنفوسیوسی، مصالح جمعی را بر مصالح فردی مقدم می دارد.

آئین کنفوسیوسی عامل اصولی است که زمینه های فرهنگی مناسبی را برای رشد و تحول فراهم آورده است. دو اصل ذن بودیسم ژاپنی عبارتند از: «مو-جو»

کردن سیستم آموزش، و تقویت حس ناسیونالیستی ژاپنی را به اجرا درآورد. در اثر این انقلاب، از ۱۸۶۸ تا ۱۹۳۰ گروه های متوسط ناراضی شدند. ساموایی ها هم که ارتش جدید را به وجود آورده بودند- یعنی مجموعه گروه های خرده بورژوا- تحت عنوان جنبش فاشیست حرکتی را بر ضد صنایع بزرگ و بر ضد مدرنیسم غربی پی ریزی کردند که به کودتای افسران جوان



مسلمان در این گروه جای می‌گیرند. این کشورها از یک سو به بدفهمی از مفهوم فناوری مدرن دچارند و از سوی دیگر، به تطابق محیطی فناوری، از جایی که منشأ می‌گیرد و قانونمندی‌های اجتماعی و فرهنگی خاص خود را دارد، به محیط کشور خود، کم توجه هستند و یا این که آن را دست کم می‌گیرند. این فهم ناصواب موجب می‌شود، از سوی کشورهای دریافت کننده، تلاش کافی برای سازوار نمودن فناوری وارداتی با نیازها و مناسبات خاص آنان صورت نگیرد. در نتیجه، موجب گسل و تفرق در نظام فرهنگی و اجتماعی می‌شود و توسعه‌ای غیرکارآمد را با حالتی از آنومی یا سرگشتگی برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد.

عبدالسلام، فیزیکدان مسلمان پاکستانی و برنده جایزه صلح نوبل، خطای کشورهای در حال توسعه را تلاش برای خرید فناوری می‌داند، درحالی که در مورد سرمایه‌گذاری در علوم پایه، در خواب غفلت به سر می‌برند. او تأکید می‌کند که فناوری قرین و پیامد علم است و اگر کشوری صاحب علم نباشد،

صاحب فناوری نیز نخواهد بود. بنابراین، برای ثمربخشی در طولانی مدت، انتقال فناوری همیشه باید با انتقال علم همراه شود و علم امروز، فناوری فرداست.

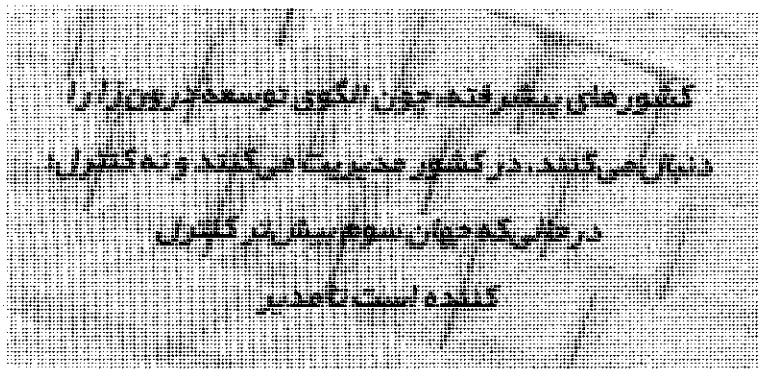
همچنین یک پژوهنده کنیایی به نام علی مازوری، در تبیین شکست آفریقا در الگوبرداری از خط سیر توسعه غربی بدون توجه به فرهنگ بومی، چنین می‌گوید: «آفریقا کلاً چیزهای غلطی را از غرب اقتباس کرد؛ حتی عناصر غلطی از سرمایه‌داری را. ما انگیزه سود را گرفتیم، ولی روح کارسالارانه را از غرب اقتباس نکردیم. ما اشتهای سرمایه‌داری را وام گرفتیم، ولی خطر کردن سازنده آن را رها کردیم. ما با ابزار ساخت غرب در خانه زندگی می‌کنیم، اما از کارخانه‌های غربی متحیریم. ما ساعت مچی به دست می‌کنیم، اما برای خوش قول بودن به آن نگاه نمی‌کنیم. ما یاد گرفته‌ایم در خودنمایی افراط کنیم، اما در نظم دقیق نمی‌شویم. ما الگوی مصرف غرب را گرفته‌ایم، اما روش تولید غرب را نه» (همان، ۳۳).

همگی این موارد حاکی از آن هستند که در کشورهای در حال توسعه و یا جهان موج اول، تحول فناورانه در سطح روبنایی اتفاق افتاده است و نیز سایر حوزه‌های زیربنایی فناورانه مانند دانش فنی، سازمان‌ها، مدیریت، سیستم‌ها و زیرساخت‌ها.

اساسی، وضعیت مطلوبی وجود ندارد. جلال آل احمد در این زمینه با یک مثال، مصداق این موضوع را نشان می‌دهد. وی کارکردهای منفی تراکتور در روستاهای ایرانی را مورد توجه قرار می‌دهد. وی موافق این اندیشه است که تراکتور کارآمد است، اما با آهن پاره دودزایی که کارش برهم زدن حد و مرز زمین‌های روستایی ایرانی است، مخالفت می‌کند. در اصل، نقد آل احمد متوجه سخت‌افزار بی کارکرد و بی نرم‌افزار است. شاهدهی بر صحت نقد جلال آل احمد، گزارش بانک جهانی است. بانک جهانی در مورد میزان تراکتور موجود در ایران می‌گوید: «بر اساس مقیاس اسب بخار در هر هکتار، تعداد تراکتورهای ایران به مراتب بیش از آمریکاست. در صورتی که تراکتورهای موجود در ایران با بازدهی مناسبی به کار گرفته شوند، نه تنها ایران نیازی به خرید تراکتور جدید ندارد، بلکه بخشی از آن‌ها را می‌تواند در فعالیت‌های غیرکشاورزی نیز به کار گیرد» (یونسکو، پیشگفتار، ۱۷).

یعنی فناوری وارداتی اگرچه ممکن است سطح زندگی مردم را از لحاظ رفاهی بالا ببرد، اما به هر اندازه که توسعه پیدا کند، تا هنگامی که با رشد کیفیت دانش و تحقیقات و نوآوری همگام نشود و به خصوص فرایند تولید علمی و صنعتی که خود متأثر از زمینه‌های فرهنگی است درنیاید، نخواهد توانست به توسعه درونزا و واقعی کمک کند. چون علم زمانی توسعه می‌یابد که به فرهنگ تبدیل شود و از فلسفه به الگوی علمی انتقال یابد. کشورهای نظیر ژاپن، هند، کره جنوبی و تایوان با امکانات





طبیعی محدود، مانند تنگنای منابع نیروی انسانی، سرمایه‌ای و علمی فراوان، به دلیل فراهم ساختن نسبی زمینه‌های فرهنگی توسعه، در مدت چند دهه توانستند، بیش از سایر کشورهای توسعه‌یافته رشد داشته باشند و از هم‌دیگران گذشته جلوتر بروند. این عمل به یمن انطباق فناوری با امکانات و ظرفیت‌های فرهنگی جامعه بومی بود که با عزم ملی برای توسعه همراه شد.

یکی از محققان الجزایری به نام **مالک بن نبی** که عمر خود را صرف تحقیق پیرامون مسائل توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم کرده است، عقیده دارد که دو عامل باعث عقب افتادگی کشورهای اسلامی شده است: اول استیلای فرهنگ کشورهای صنعتی برای استفاده از منابع انسانی و مواد خام و انرژی کشورهای اسلامی، یعنی عامل بیرونی، و دوم عامل درونی که با انحطاط تاریخی فرهنگ مسلمانان ارتباط دارد. اگرچه استعمار غربی در عقب ماندگی مسلمانان نقش مؤثر و بسزایی داشته است، اما استعمار تنها یک معلول از سلسله عللی است که جوامع اسلامی را تهدید می‌کنند. در واقع علت اصلی، یک روحیه فرهنگی خاص است و این باور که دیگران بهتر از آن‌ها کارها را به سامان می‌رسانند. اگر فرهنگ اسلامی در معنای واقعی خود می‌توانست در برابر تهاجم فرهنگی قدرت‌های غربی، جامعه‌ای با ظرفیت اقتصادی و فناوریانه ایجاد و نیروی نظامی تربیت کند که تعرض غرب را دفع نماید، در آن صورت شاید هیچ یک از کشورهای اسلامی مستعمره نمی‌شدند. باید اذعان نمود که سلطه غربی‌ها بر مسلمانان نتیجه انحطاط فرهنگی خود آن‌هاست. زمانی این سلطه محو می‌شود که عامل درونی، یعنی خودباوری، در مردم

اصلاح شود. به عبارت بهتر، مشکل اصلی جوامع توسعه نیافته مسلمانان، کمبود منابع طبیعی، جمعیت، منابع انسانی و موقعیت‌های خوب ژئوپولیتیک نیست، بلکه ناشی از نبود متخصصان و تجربه‌های علمی و به خصوص خودباوری افرادی است که قابلیت انتقال نظریه به حوزه عمل را داشته باشند؛ یعنی مبتکر باشند و حس خوداقتناعی را در فرهنگ جامعه رشد دهند تا مردم به این باور برسند که خودشان توانا هستند.

کشورهای در حال توسعه تصور می‌کنند، ظرفیت ملی علمی‌شان بالاست. از طرف دیگر، فکر می‌کنند، هر زمانی اراده کنند می‌توانند، فناوری خارجی را وارد کنند. این موجب شده است که احساس کنند، نیازی به مضاعف کردن تلاششان برای سرمایه‌گذاری در تحقیق علمی و توسعه ندارند. زیرا قادرند، فناوری را در هر زمان لازم خریداری کنند. گزارش توسعه انسانی سازمان UNDP، وابسته به سازمان ملل حاکی از آن است که سهم درصدی سرمایه‌گذاری کشورهای صنعتی از مقدار GNP در امر تحقیقات روبه رشد است، اما این درصد در کشورهای در حال توسعه سیر نزولی دارد (یونسکو، ۵۹) و این تفاوت با گذشت زمان بیش تر می‌شود.

مالک بن نبی الجزایری معتقد است، با آن که سابقه تلاش مسلمانان برای رسیدن به اصلاح شود. به عبارت بهتر، مشکل اصلی جوامع توسعه نیافته مسلمانان، کمبود منابع طبیعی، جمعیت، منابع انسانی و موقعیت‌های خوب ژئوپولیتیک نیست، بلکه ناشی از نبود متخصصان و تجربه‌های علمی و به خصوص خودباوری افرادی است که قابلیت انتقال نظریه به حوزه عمل را داشته باشند؛ یعنی مبتکر باشند و حس خوداقتناعی را در فرهنگ جامعه رشد دهند تا مردم به این باور برسند که خودشان توانا هستند.

مالک بن نبی الجزایری معتقد است، با آن که سابقه تلاش مسلمانان برای رسیدن به

مدرنیته و نه تجدد، از ژاپنی‌ها پیش تر است، ولی ژاپنی‌ها در مدت زمان کوتاهی توانستند، رقیب غربی‌ها شوند. حال آن که مسلمانان به سختی، اندک پیشرفتی داشته‌اند. هنگامی که کشورهای اسلامی خود را بازار مصرف غرب یافتند، ژاپنی‌ها آغازگر تحول جدیدی بودند. آن‌ها عامل درونی را تقویت کردند تا آنان را به تولید محصولات مورد نیازشان قادر سازد. باید توجه داشت که توسعه واقعی با مصرف‌گرایی صرف به دست نمی‌آید. در جوامع اسلامی، به جای برنامه ریزی برای تمدن‌سازی و به جای اندیشه درباره پیشرفت تاریخی و به جای تفکر در مورد احیای هویت فرهنگی، مصرف‌گرایی شایع است و «لذت‌انگاری»^۲ جای تلاش و کوشش و تولید را گرفته است.

تجربه‌های تلخ کشورهای در حال توسعه از انتقال فناوری غربی حاکی از این نکته است که توسعه علم و فناوری باید به طور همه‌جانبه بر مبنای سنن و رویدادهای فرهنگی خود این کشورها، در قالب سیاست‌های توسعه‌ای صورت پذیرد و هر کشوری باید با توجه به منظر فرهنگی خویش، نیازهای خاص خود و این که چگونه به بهترین صورت از ویژگی‌های فرهنگی خود در توسعه بهره‌گیرد، تلاش کند. توسعه‌ای که همه‌جانبه نباشد و برای مثال بعد فرهنگی را نادیده بگیرد و صرفاً به الگوهای وارداتی خارجی متکی باشد،

خلاقیت فرهنگی بومی را از رشد باز می‌دارد و ظرفیت جامعه برای مقابله با فرهنگ و الگوهای وارداتی را مست و ضعیف می‌کند. این مسأله موجب بی‌قاعدگی فرهنگی و از هم گسیختگی نظام فرهنگی اجتماعی یا «بی‌هنجاری»^۲ می‌شود. بی‌هنجاری خود مانع عمده‌ای بر سر راه توسعه است.

بنابراین، مهم‌ترین راهکار پیشرفت کشورها در چارچوب سیاست‌های توسعه‌ای و به ویژه کشورهای در حال توسعه، بازگشت به خویشتن است؛ چرا که بازگشت به تفکر خودی و فرهنگ بومی و تلاش

توسعه‌ای، به دست آورده‌اند.

نتیجه‌گیری

از ضروریات توسعه و رشد، سازواری علم و فناوری است. زیرا فناوری محصول علم است و نیروی محرکه توسعه محسوب می‌شود. توسعه در درون خود، ضمن استفاده از عوامل فرهنگی، می‌تواند فرهنگساز هم باشد. روح این فرهنگسازی و هنجارهای آن را می‌توان در دو واژه «ابداع»^۳ و «نوآوری»^۴ خلاصه نمود. کشورهای جهان سوم سخت نیازمند این دو معنا هستند تا به خودباوری برسند. این امر

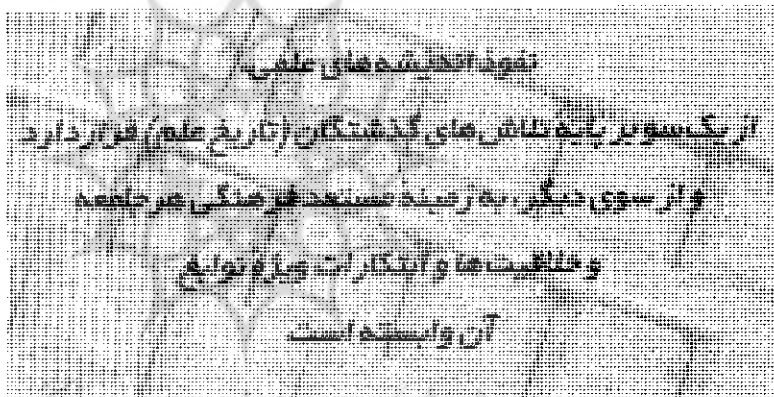
هستند، زیرا در هر برهه‌ای از تاریخ، یک سرزمین در اوج تمدن و پیشرفت علمی و فناوریانه به سر برده است. این شکوفایی تمدن با تجلی فعالیت خلاق و توان فرهنگی آن جامعه همگنی داشته است. در واقع در طول تاریخ و در میان همه فرهنگ‌ها، فرهنگ انسانی همواره پیوندی تنگاتنگ با توسعه علم و فناوری داشته است. این پیوستگی متأسفانه در چند سده اخیر، به دلیل سیاست‌های استعماری کشورهای جهان موج سوم یا پیشرفته صنعتی در کشورهای جهان سوم، به ویژه در کشورهای اسلامی، و نیز تقلید کورکورانه این کشورها از روند توسعه غربی، دچار آنومی و از هم گسیختگی شده است. این کشورها باید بدانند که توان فرهنگی و فرهنگ بومی جامعیت بخش توسعه است و اگر بخواهند موفق شوند، باید نگاهی جامع و منسجم به بخش‌های مختلف کشور خود داشته باشند و متناسب با نیازهای آن حوزه‌ها در بستر از مباحث فرهنگ بومی آن رابراورده و جاری سازند. در این صورت است که معیارهای سه‌گانه فرایند تصمیم، اجرای آن و مدیریت کنترل به سمت هماهنگی با کشورهای پیشرفته حرکت می‌کند.

زیر نویس

1. Tylor
2. Hedonism
3. Anomy
4. Invention
5. Innovation

منابع

- کاردان، علی محمد. «فرهنگ و آموزش و پرورش فرهنگی». فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، شماره ۱، سال اول، بهار ۱۳۷۲.
- یونسکو. فرهنگ و توسعه: رهیافت مردم‌شناختی توسعه. ترجمه نعمت‌الله فاضلی و محمد فاضلی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول، ۱۳۷۶.



تحقق نمی‌پذیرد مگر آن‌که در قالب سیاست‌های توسعه‌ای، سه منظر به این شرح رعایت شوند:

- سیاست‌گذاری، شامل تشویق و پشتیبانی از گسترش علوم و فناوری از طریق انباشت اطلاعات؛
 - هماهنگی و ارزشیابی، شامل گسترش زیرساخت‌های فناوری و متناسب نمودن آن با فرهنگ و ارزش‌های خودی و نظارت مستمر بر آن؛
 - ایجاد مرکز سیاست‌گذاری علمی برای فراهم آوردن چارچوب سیاست توسعه ملی و ترویج نوآوری و ابداع.
- این سه بعد، نیازمند یک فرایند زمانی

به منظور پیوند نیازهای روزمره توسعه به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، رمز موفقیت و دستیابی به استقلال و توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهایی است که با به‌کاربردن این تجربه، امروزه از جایگاه ویژه‌ای در نظم جهانی برخوردارند. شاید بتوان گفت، تجربه چهار کشور کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و مالزی بسیار مغتنم است. این کشورهای آسیایی با سرمایه‌گذاری اصولی روی نظام آموزش عالی و تشویق‌های محلی، توانایی بومی کردن علم و انطباق آن با ساخت فرهنگی اجتماعی کشورشان را در یک قالب برنامه‌ریزی شده، تحت عنوان میاست‌های